



The Iran–U.S. Confrontation in the Geopolitics of West Asia: A Cognitive Approach to Strategies and Consequences

 Mehdi Aghababai¹ | 

Baqir al-Olum University E-mail: mahdi114a.b@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received 12 jun 2025 Received in revised form 20 June 2025 Accepted 07 jul 2025 Published online 19 dec 2025</p> <p>Keywords: <i>Iran, United States, Geopolitics, West Asia, Cognitive, Strategy</i></p>	<p>This study examines the geopolitical confrontation between the Islamic Republic of Iran and the United States of America in the West Asian region. To analyze the issue, it draws on classical geopolitical theories such as those of Mackinder, Mahan, and Brzezinski, as well as the strategic doctrines of various U.S. presidents. The research employs a qualitative methodology with an analytical-explanatory approach. Data have been collected and interpreted through the analysis of primary and secondary sources.</p> <p>The findings indicate that U.S. policies toward Iran are largely shaped by interpretations of geopolitical theories that consider West Asia a strategic pivot for maintaining global hegemony. In response, the Islamic Republic of Iran has pursued counterstrategies such as active deterrence, resistance diplomacy, resilient economy, and the use of soft power.</p> <p>The study concludes that the Iran–U.S. confrontation is not merely a political dispute but a deeper civilizational and structural clash with significant implications for both regional and global order. Finally, the strategic recommendations emphasize the need to strengthen smart deterrence, expand regional and international cooperation—particularly with an Eastern orientation—and modernize Iran's media diplomacy.</p>

Cite this article: Author, A. A., Author, B. B., & Author, C. C. (year). Article title. *Journal Title*, 56 (1), 1-20.


DOI: https://www.jcwst.ir/article_224421.html



Publisher: IRI Military Command and Staff University



تقابل ایران و آمریکا در ژئوپلیتیک غرب آسیا با رویکرد شناختی، راهبردها و پیامدها

مهدی آقابابائی¹ 

دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، ایمیل: mahdi114a.b@gmail.com

اطلاعات مقاله چکیده

این پژوهش به بررسی تقابل ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در منطقه غرب آسیا می‌پردازد و برای تحلیل موضوع، از نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک همچون نظریات مکیندر، ماهان و برژینسکی و نیز دکترین‌های رؤسای جمهور آمریکا بهره گرفته است. روش تحقیق کیفی با رویکرد تحلیلی-تبیینی است و داده‌ها از طریق تحلیل اسناد و منابع دست اول و دوم گردآوری و تفسیر شده‌اند. نتایج مطالعه نشان می‌دهد که سیاست‌های ایالات متحده در قبال ایران، مبتنی بر برداشتهایی از نظریه‌های ژئوپلیتیکی است که غرب آسیا را نقطه‌ای راهبردی برای حفظ هژمونی جهانی می‌داند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ راهبردهایی چون بازدارندگی فعال، دیپلماسی مقاومت، اقتصاد مقاومتی و بهره‌گیری از قدرت نرم، در صدد مقابله با این رویکردها برآمده است. یافته‌ها حاکی از آن است که تقابل ایران و آمریکا صرفاً یک منازعه سیاسی نیست، بلکه مواجهه‌ای تمدنی و ساختاری است که پیامدهای آن بر نظم منطقه‌ای و حتی جهانی تأثیرگذار خواهد بود. در پایان، پیشنهادهای راهبردی پژوهش بر تقویت بازدارندگی هوشمند، توسعه همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با محوریت شرق، و نوسازی دیپلماسی رسانه‌ای تأکید دارند.

نوع مقاله :

مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۳/۲۲

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۴/۰۳/۳۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۴/۱۶

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۰۹/۲۸

کلیدواژه‌ها:

ایران، آمریکا،
ژئوپلیتیک، غرب
آسیا، شناختی،
راهبرد

استناد: نام خانوادگی، نام؛ نام خانوادگی، نام؛ و نام خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. عنوان مجله، (4) 2، 1-20

DOI: https://www.jcwst.ir/article_224421.html



ناشر: دانشگاه فرماندهی و ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

منطقه غرب آسیا در قرون معاصر، نه تنها محل پیوسته‌ای از کشمکش‌ها، رقابت‌ها و تقابل‌های قدرت بوده، بلکه بستر اصلی بسیاری از منازعات نظم‌ساز یا نظم‌برانداز در نظام بین‌الملل تلقی شده است. (اسلم و همکاران، ۲۰۲۴) از منظر جغرافیای سیاسی، این منطقه به دلیل موقعیت ترانزیتی خاص، دارا بودن منابع انرژی فسیلی و همچنین پیوند با کانون‌های تمدنی بزرگ، همواره در معرض نگاه‌های طمع‌آلود قدرت‌های فرا منطقه‌ای قرار داشته است. (رضوی، ۲۰۱۱) در رأس این بازیگران، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان مدعی رهبری نظم جهانی پس از جنگ جهانی دوم، تلاش مستمری برای تثبیت جایگاه هژمونیک خود در این منطقه داشته و بر اساس نظریات کلاسیک ژئوپلیتیک و دکترین‌های سیاست خارجی خود، چارچوب‌هایی برای مداخله و سلطه تدوین کرده است. (بیسون و هیگوت، ۲۰۰۵؛ ملادنوف، ۲۰۲۱، صص. ۶۵-۹۶)

در نقطه مقابل، جمهوری اسلامی ایران پس از وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، با در اختیار گرفتن جایگاه ژئواستراتژیک در قلب منطقه غرب آسیا و بر پایه گفتمان «استقلال، نه شرقی نه غربی»، روندی متفاوت از نظم آمریکامحور را بنیان نهاد. (حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۹۱) این گفتمان، که در تقابل مفهومی و عملی با اصول لیبرال‌دموکراسی و پروژه جهانی‌سازی غربی قرار دارد، نه تنها مناسبات دوجانبه تهران-واشنگتن را متأثر ساخت، بلکه معادلات قدرت منطقه‌ای را نیز به کلی دگرگون کرد. از این‌رو، تقابل میان ایران و آمریکا در منطقه، صرفاً اختلافی سیاسی یا تاکتیکی نبوده، بلکه شکلی عمیق از برخورد تمدنی و گفتمانی است که ریشه در تفاوت‌های معرفتی، راهبردی و تاریخی دارد. (امیدی و مبینی، ۲۰۲۲؛ چیت‌سازیان و تقوی، ۲۰۱۹)

نظریه‌پردازان بزرگی چون هالفورد مکیندر^۱، آلفرد ماهان^۲ و زیگنیف برژینسکی^۳، هر یک با رویکردی خاص، به تبیین اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه اوراسیا (و به طور خاص، غرب آسیا) پرداخته‌اند. (سینگ، ۲۰۲۱؛ میرزا و ایوب، ۲۰۲۲) مکیندر در نظریه معروف «قلب زمین» خود، تصریح می‌کند که تسلط بر اوراسیا کلید سلطه جهانی است و غرب آسیا یکی از کانون‌های دسترسی به این ناحیه محسوب می‌شود. (کراوزه، ۲۰۲۳؛ کنوتسن،

1. Halford Mackinder.
2. Alfred Thayer Mahan.
3. Zbigniew Brzezinski.

۲۰۱۴) مهان، با تأکید بر قدرت دریایی و تسلط بر نقاط کلیدی دریاها، کنترل بر تنگه‌ها و سواحل خلیج فارس را یک ضرورت برای قدرت‌های دریایی می‌داند. (ماهان، ۱۸۹۰، ص. ۱۴۱ و ۴۱۶) برژینسکی نیز با الهام از این دو نظریه، و در تطبیق با شرایط دوران جنگ سرد و پس از آن، تلاش کرده با تعریف مفهومی از «صف‌بندی بزرگ اوراسیا»، مانع از ظهور هرگونه قدرت منطقه‌ای مستقل از هژمونی آمریکا شود. (سینگ، ۲۰۲۰) در این چارچوب، ایران پس از انقلاب اسلامی، به عنوان دولتی که نه در نظم غربی ادغام شده و نه بازیگر تابعی از شرق تلقی می‌شود، در کانون نگرانی‌های نظریه‌پردازان و تصمیم‌سازان آمریکایی قرار می‌گیرد.

سیاست‌گذاری‌های ایالات متحده در برابر ایران، از همان ابتدا تا امروز، در بستر دکترین‌های متوالی رؤسای جمهور این کشور قابل ردگیری است. دکترین‌های ترومن، آیزنهاور، نیکسون، کارتر، ریگان، بوش، اوباما، ترامپ و بایدن، هر یک با تفاوت‌هایی در شیوه و تاکتیک، اما با وحدتی استراتژیک، حفظ غرب آسیا به عنوان منطقه نفوذ سنتی آمریکا و مهار هرگونه بازیگر مخل در این منطقه (به‌ویژه ایران) را پی‌گیری کرده‌اند. این روند، از عملیات‌های کودتایی و تحریم‌های اقتصادی گرفته تا جنگ‌های نیابتی و تهدیدهای نظامی، اشکال متنوعی به خود گرفته است. (مصلح‌نژاد، ۲۰۱۹؛ الباراسنه و خطیب، ۲۰۱۹)

در این میان، جمهوری اسلامی ایران نیز با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی ممتاز، پیوندهای تمدنی با کشورهای همسایه، عمق استراتژیک در محور مقاومت، و شکل‌دهی به اتحادهای نوین آسیایی، کوشیده است جایگاهی پایدار و تأثیرگذار در معادلات ژئوپلیتیکی منطقه برای خود تعریف کند. (عابدی اردکانی و راستین‌دل، ۱۳۹۶) سیاست «نگاه به شرق»، گسترش همکاری با قدرت‌های اوراسیایی، عضویت در سازمان‌هایی چون پیمان شانگهای، و سرمایه‌گذاری در کریدورهای ترانزیتی بین‌المللی، بخشی از راهبردهای ایران برای موازنه‌سازی در برابر فشار آمریکا محسوب می‌شود. (مصفا و ابراهیم‌پور، ۲۰۱۶؛ خزایی و همکاران، ۱۴۰۴)

با این مقدمه، مقاله حاضر در پی آن است که با اتکا به چارچوب‌های نظری مطرح‌شده و تحلیل سیاست‌های اعمالی در طول چند دهه اخیر، تصویری جامع از روند تقابل ژئوپلیتیکی میان ایران و آمریکا در منطقه غرب آسیا ترسیم نماید. پرسش اصلی این پژوهش آن است که بر اساس بنیان‌های نظری ژئوپلیتیک کلاسیک و دکترین‌های ایالات

متحده، چگونه سیاست‌های این کشور در غرب آسیا شکل گرفته و جمهوری اسلامی ایران با چه راهبردهایی به مواجهه با آن پرداخته است؟ در پاسخ به این پرسش، مقاله از روش تحلیل تاریخی-راهبردی بهره خواهد گرفت و با تبارشناسی بنیان‌های نظری سیاست آمریکا در منطقه، عملکرد متقابل ایران را در حوزه‌های ژئواستراتژیک، اقتصادی و دیپلماتیک تحلیل خواهد کرد.

واژگان کلیدی و تبیین مفهومی

۱. ژئوپلیتیک: در ساده‌ترین تعریف، دانشی است که به مطالعه ارتباط و تعامل میان جغرافیا و سیاست می‌پردازد. با این حال، در سطحی عمیق‌تر، این حوزه به بررسی تأثیر مؤلفه‌هایی چون موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی، مسیرهای ترانزیتی و شرایط محیط پیرامونی بر فرآیندهای تصمیم‌سازی سیاسی و راهبردی دولت‌ها توجه دارد. (حافظنیا، ۱۳۷۹) از این منظر، منطقه غرب آسیا به‌عنوان یکی از کانون‌های اصلی تحولات ژئوپلیتیکی در جهان معاصر شناخته می‌شود. این منطقه، به دلیل برخورداری از منابع عظیم انرژی، موقعیت ژئواستراتژیک خاص، و نقش تاریخی و تمدنی خود، همواره صحنه رقابت‌های فشرده و چندلایه میان بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده است. (رضوی، ۲۰۱۱) در این چارچوب، تمرکز ویژه‌ای بر نقش و کنش‌گری جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا به‌عنوان دو بازیگر کلیدی در این عرصه خواهد بود.

۲. دکترین: در عرصه سیاست خارجی، دکترین به مجموعه‌ای منسجم از اصول، جهت‌گیری‌ها و راهبردهایی اطلاق می‌شود که سیاست یک دولت را، به‌ویژه در سطح کلان و عمدتاً در دوره زمامداری یک رئیس‌جمهور، نسبت به یک موضوع یا منطقه خاص هدایت و تنظیم می‌کند. این چارچوب‌ها معمولاً حاصل تلفیق دیدگاه‌های نظری، اهداف ملی و شرایط محیطی هستند و به‌مثابه نقشه‌راهی برای کنش‌گری در سیاست خارجی عمل می‌نمایند. (زکریا، ۱۹۹۲، ص ۱۹۶؛ فیرون، ۱۹۹۸) در این پژوهش، مقصود از دکترین‌های رؤسای جمهور آمریکا، مجموعه‌ای از رویکردهای نظری و عملی است که سیاست خارجی ایالات متحده را در قبال جمهوری اسلامی ایران و منطقه غرب آسیا طی دهه‌های مختلف شکل داده‌اند. این دکترین‌ها، بسته به شرایط زمانی و ماهیت تهدیدات یا فرصت‌های ادراک‌شده، در قالب‌های متنوعی از جمله ابزارهای نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی بروز یافته‌اند. بررسی این دکترین‌ها می‌تواند تصویری روشن‌تر از روندهای

راهبردی آمریکا در تعامل با ایران و محیط پیرامونی آن ارائه دهد و به درک پویایی‌های سیاست خارجی این کشور در سطح منطقه‌ای یاری رساند.

۳. راهبرد: در ادبیات روابط بین‌الملل، به مجموعه‌ای از اقدامات منسجم، هدفمند و بلندمدت اطلاق می‌شود که با هدف تحقق اهداف کلان یک بازیگر سیاسی، نظامی یا اقتصادی طراحی و اجرا می‌گردد. برخلاف تاکتیک‌های مقطعی و کوتاه‌مدت، راهبرد با نگاهی کلان‌نگر، به دنبال سازماندهی و جهت‌دهی به مناسبات قدرت در سطوح منطقه‌ای و جهانی است. (گری و ویرتز، ۲۰۲۳، ص ۱_۵) در این مقاله، راهبردهای جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با تهدیدات و فشارهای ایالات متحده آمریکا مورد بررسی قرار می‌گیرد. این راهبردها عمدتاً در قالب پاسخ‌هایی ساختاری، بازدارنده و مبتنی بر بهره‌گیری هوشمندانه از ظرفیت‌های بومی، منطقه‌ای و بین‌المللی شکل گرفته‌اند. تحلیل این الگوهای راهبردی می‌تواند به درک عمیق‌تری از منطق تصمیم‌سازی امنیتی و سیاست خارجی ایران در برابر سیاست‌های خصمانه ایالات متحده بینجامد.

۴. تبارشناسی: در علوم انسانی و اجتماعی، مفهومی تحلیلی و تاریخی است که ریشه‌ها، روندهای تحولی، لایه‌های پنهان و شکل‌گیری مفاهیم، نهادها یا سیاست‌ها را بررسی می‌کند. (بامدادصوفی و جهانیار، ۱۳۹۷) تبارشناسی در این پژوهش، به معنای واکاوی تاریخی و مفهومی ریشه‌ها، روندها و لایه‌های پنهان سیاست‌ها و گفتمان‌هایی است که تقابل ژئوپلیتیکی میان ایران و ایالات متحده آمریکا را شکل داده‌اند. برخلاف تحلیل‌های سطحی یا صرفاً توصیفی، تبارشناسی در این مقاله به دنبال آن است که نشان دهد چگونه نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک (مانند نظریات مکیندر، ماهان و برژینسکی) و دکترین‌های پی‌درپی رؤسای جمهور آمریکا، در طول زمان تبدیل به بنیان‌های ساختاری سیاست آمریکا در غرب آسیا شده‌اند. این رویکرد همچنین تلاش دارد نشان دهد واکنش‌های جمهوری اسلامی ایران به این سیاست‌ها نیز بر پایه گفتمانی ریشه‌دار، شکل گرفته از انقلاب اسلامی و ارزش‌های آن، به صورت یک مسیر تمدنی و راهبردی بازسازی شده است.

۵. جنگ ترکیبی: مفهومی نوین در مطالعات امنیتی است که به تلفیق هم‌زمان مؤلفه‌های نظامی، اقتصادی، روانی، رسانه‌ای، سایبری و حتی حقوقی برای تضعیف یک کشور یا نظام سیاسی اشاره دارد. در تحلیل سیاست‌های آمریکا علیه ایران، جنگ ترکیبی شامل تحریم اقتصادی، عملیات روانی، حمایت از نارضایتی‌های اجتماعی، ترور نخبگان و تهاجم

رسانه‌ای است. ایران نیز با توسعه راهبرد بازدارندگی چندبعدی، با این تهدید چندلایه مقابله می‌کند. (سالک علیخانی و محمدپور، ۱۴۰۳؛ کلانتری، ۱۴۰۳).

۶. مقاومت: مفهوم «مقاومت» در گفتمان جمهوری اسلامی ایران، صرفاً به منزله یک واکنش دفاعی یا واکنشی مقطعی در برابر تهدیدات خارجی تلقی نمی‌شود، بلکه مفهومی ریشه‌دار و تمدنی است که بر مبنای اصولی چون حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، نفی سلطه‌پذیری، و تلاش برای دستیابی به استقلال واقعی استوار است. (زارعی، ۱۳۹۸) در چارچوب ژئوپلیتیکی، این مفهوم در قالب شکل‌گیری «محور مقاومت» در منطقه غرب آسیا بروز یافته است؛ محوری که هدف آن نه تنها مقابله با اشغالگری و تجاوز خارجی، بلکه حمایت از ملت‌هایی است که در معرض فشارها و تهدیدات ساختاری از سوی بازیگران سلطه‌گر قرار دارند. (جوادی ارجمند و محمدی مصیری، ۱۳۹۸؛ جمشیدی‌ها و همکاران، ۱۴۰۰) از این منظر، مقاومت به مثابه راهبردی کلان در سیاست خارجی ایران، به نوعی بازتعریف نظم منطقه‌ای از منظری بومی و عدالت‌محور می‌انجامد.

۷. محور مقاومت: محور مقاومت، مفهومی است که به پیوندی چندلایه و منسجم میان جمهوری اسلامی ایران و مجموعه‌ای از گروه‌های مقاومت در منطقه اطلاق می‌شود؛ پیوندی که ابعاد سیاسی، راهبردی و ایدئولوژیک را در بر می‌گیرد. این مجموعه، شامل بازیگرانی چون حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی عراق، انصارالله یمن و گروه‌های مقاومت فلسطینی است که با برخورداری از حمایت سیاسی، معنوی و در برخی موارد عملیاتی ایران، در جهت مقابله با نفوذ قدرت‌های غربی و رژیم صهیونیستی در منطقه فعالیت می‌کنند. محور مقاومت در واقع بازوی راهبردی جمهوری اسلامی ایران در پیشبرد نوعی نظم بدیل منطقه‌ای محسوب می‌شود؛ نظمی که بر پایه نفی سلطه‌طلبی، حمایت از ملت‌های تحت اشغال یا فشار، و تأکید بر استقلال و هویت اسلامی-منطقه‌ای بنا شده است. (قاسمی، ۱۳۹۷) تحلیل کارکردهای این محور می‌تواند فهم بهتری از تعاملات ژئوپلیتیکی ایران با محیط پیرامونی و الگوی مقاومت در برابر هژمونی غربی ارائه دهد.

مبانی نظری ژئوپلیتیک و راهبرد جهانی

مطالعه روابط ژئوپلیتیکی میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا، به‌ویژه در چارچوب راهبردی منطقه غرب آسیا، بدون توجه به زیرساخت‌های نظری و ذهنیت‌های تاریخی حاکم بر گفتمان سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحده، تحلیلی ناقص و

تقلیل‌گرایانه خواهد بود. سیاست‌های آمریکا در قبال ایران را نمی‌توان صرفاً بر پایه تصمیم‌گیری‌های موردی یا واکنش‌های کوتاه‌مدت تبیین کرد؛ بلکه این سیاست‌ها ریشه در منظومه‌ای از اندیشه‌ها، الگوها و روایت‌هایی دارند که طی دهه‌های متوالی در نهادهای سیاست‌ساز این کشور تدوین و بازتولید شده‌اند. (سلیمی و حجازی، ۱۳۹۸)

درک روابط متقابل ایران و آمریکا مستلزم واکاوی عمیق در بنیان‌های نظری و چارچوب‌های معرفت‌شناختی‌ای است که سیاست خارجی غرب، به‌ویژه در بُعد ژئوپلیتیکی، بر آن‌ها استوار شده است. این نظریه‌ها نه‌تنها سازنده فهم راهبردنویسان آمریکایی از محیط بین‌الملل‌اند، بلکه به‌طور مستقیم بر الگوهای عملی کنش این کشور در عرصه جهانی و منطقه‌ای تأثیر گذار بوده‌اند. (سلیمی و حجازی، ۱۳۹۸) از این منظر، تحلیل مناسبات ایران و آمریکا، نیازمند رویکردی فراتر از سطح تعاملات دیپلماتیک و امنیتی روزمره، و مبتنی بر مطالعه‌ای ژرف در ریشه‌های فکری و نظری نظم جهانی مدرن است. (رومی و کاظمی، ۱۳۹۷)

یکی از بنیادی‌ترین چارچوب‌های تحلیلی در این بستر، نظریه ژئوپلیتیک کلاسیک هالفورد مکیندر است که در اوایل قرن بیستم، با ارائه مدل «قلب زمین»، جهت‌گیری ژئواستراتژیک قدرت‌های جهانی را متحول کرد. مکیندر با اتکا به شواهد تاریخی و جغرافیایی، ادعا می‌کرد که هر قدرتی که بتواند قلب زمین را در کنترل داشته باشد، قاره اوراسیا و نهایتاً جهان را در مشت خود خواهد گرفت. (کنوتسن، ۲۰۱۴) این دیدگاه بعدها در قالب الگوهای سیاست خارجی قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده، بازتولید شد و اساس شکل‌گیری نهادهایی مانند ناتو، حضور نظامی آمریکا در غرب آسیا و طراحی دکترین‌های مهار را فراهم آورد. (اسک و قمر، ۲۰۲۳)

در موازات رویکردهای خشکی‌محور در ژئوپلیتیک، نظریه آلفرد ماهان به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران مکتب دریامحور، نقش بنیادینی در شکل‌گیری درک مدرن از اهمیت ژئواستراتژیک دریاها و آبراه‌های بین‌المللی ایفا کرده است. ماهان بر این باور بود که قدرت واقعی امپراتوری‌ها و دولت‌های بزرگ، زمانی تثبیت می‌شود که توانایی تسلط، کنترل و بهره‌برداری از دریاها و آبراه‌های آزاد و مسیرهای راهبردی دریایی را در اختیار داشته باشند. از منظر او، آبراه‌هایی همچون تنگه‌ها، بنادر حیاتی و سواحل کلیدی، نه‌فقط مسیرهای عبور کالا و انرژی، بلکه عناصر ساختاری در معادلات قدرت جهانی‌اند. (کومان، ۲۰۱۷)

بر این اساس در چارچوب نظریه ماهان، مناطقی نظیر تنگه هرمز، باب‌المندب، دریای عمان و کانال سوئز، واجد جایگاهی فراتر از کارکرد صرفاً اقتصادی تلقی می‌شوند؛ این مناطق به‌منزله گره‌گاه‌های اصلی در موازنه قدرت دریایی جهانی در نظر گرفته می‌شوند. جمهوری اسلامی ایران، با اشراف جغرافیایی بر تنگه هرمز و حضور راهبردی در سواحل جنوبی خود در خلیج فارس و دریای عمان، در چارچوب نظریه ماهانی، نه تنها یک بازیگر منطقه‌ای، بلکه عاملی بالقوه برای برهم زدن موازنه دریایی به‌ویژه در برابر منافع ایالات متحده محسوب می‌شود. (چمنکار، ۲۰۲۵، ص. ۹۵_۱۰۸) موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، در این نگاه، ظرفیتی راهبردی برای کنش‌گری مستقل در برابر ساختارهای سلطه‌گر نظم بین‌الملل لیبرال فراهم می‌آورد.

سومین چارچوب نظری مورد استفاده در این پژوهش، برداشت‌های راهبردی زیگنیف برژینسکی، نظریه‌پرداز برجسته آمریکایی و مشاور امنیت ملی در دولت جیمی کارتر، است. برژینسکی با تلفیق و بازخوانی آموزه‌های ژئوپلیتیکی کلاسیک همچون نظریات مکیندر (در حوزه خشکی محور) و ماهان (در حوزه دریامحور)، در اثر شاخص خود با عنوان صفحه شطرنج بزرگ، بر این نکته تأکید دارد که استمرار هژمونی جهانی ایالات متحده منوط به حفظ سلطه‌ی بلامنازع این کشور بر منطقه اوراسیاست؛ منطقه‌ای که وی آن را قلب ژئوپلیتیکی جهان و بستر اصلی رقابت میان قدرت‌های بزرگ توصیف می‌کند. (سینگ، ۲۰۲۰)

برژینسکی هشدار می‌دهد که ظهور و تثبیت جایگاه قدرت‌های منطقه‌ای در نقاط کلیدی این صفحه—به‌ویژه در نواحی غرب آسیا—می‌تواند موقعیت رهبری ایالات متحده را در نظام جهانی به‌شدت تضعیف کند. (سینگ، ۲۰۲۰) در این چارچوب تحلیلی، جمهوری اسلامی ایران نه صرفاً به‌مثابه یک بازیگر مزاحم در معادلات امنیتی یا سیاسی منطقه‌ای، بلکه به‌عنوان چالشی ساختاری برای نظم غرب‌محور جهانی در نظر گرفته می‌شود؛ چالشی که با ارائه الگویی مستقل و مقاوم در برابر نظم لیبرال، توانایی ایجاد گسست در پیوستار سلطه ایالات متحده را دارد. (ربیعی و همکاران، ۲۰۱۵) بر این اساس، مهار ژئوپلیتیکی ایران یا جذب و یکپارچه‌سازی آن در نظم موجود، از منظر برژینسکی، ضرورتی راهبردی برای حفظ موقعیت برتر ایالات متحده در ساختار قدرت جهانی تلقی می‌شود. این دیدگاه، بستری تحلیلی فراهم می‌سازد که در آن سیاست‌های تقابلی آمریکا علیه ایران، نه به‌عنوان

واکنش‌های مقطعی، بلکه به‌مثابه بخشی از پروژه‌ای کلان برای مدیریت نظم جهانی قابل درک است.

مبانی نظری پیش‌گفته، زمانی واجد کارکرد راهبردی می‌شوند که در پیوند با دکترین‌های رؤسای جمهور ایالات متحده آمریکا تحلیل شوند؛ دکترین‌هایی که با وجود تفاوت در شکل اجراء، در هدفی بنیادین هم‌گرایند: تثبیت موقعیت ایالات متحده به‌عنوان قدرت مسلط در منطقه راهبردی غرب آسیا. این دکترین‌ها، بازتاب عملی چارچوب‌های مفهومی ژئوپلیتیکی در سطح سیاست‌گذاری کلان بوده‌اند و در هر دوره، متناسب با شرایط محیطی و موازنه قدرت جهانی، بازتعریف و بازتولید شده‌اند. (کولوسی، ۲۰۱۸)

دکترین ترومن، با تمرکز بر مهار گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی (هامپل، ۲۰۱۰)، آغازگر این رویکرد بود؛ پس از آن، دکترین آیزنهاور با تأکید بر مداخله پیش‌دستانه در خاورمیانه در صورت بروز تهدید (آیزنهاور، ۱۹۵۷)، بُعد عملی‌تری به این سیاست بخشید. در ادامه، دکترین کارتر با اعلام صریح خلیج فارس به‌عنوان بخشی از منافع حیاتی ایالات متحده، بر نظامی‌سازی سیاست آمریکا در منطقه مهر تأیید زد. (کالینز و کرین، ۲۰۱۷) دکترین بوش پدر با بسیج بین‌المللی در جنگ اول خلیج فارس، و دکترین بوش پسر با حمله مستقیم به عراق در سال ۲۰۰۳، مصادیق روشن از اعمال قدرت سخت برای حفظ هژمونی منطقه‌ای بودند. (یوردان، ۲۰۰۶؛ برنرز، ۲۰۰۴) در سال‌های بعد، دکترین اوباما با رویکرد فشار هوشمند و بهره‌گیری از ابزارهای ترکیبی دیپلماسی و تحریم، و متعاقب آن، دکترین ترامپ با سیاست فشار حداکثری علیه جمهوری اسلامی ایران، ادامه همین روند در چارچوبی تاکتیکی متفاوت بود. (سینگ، ۲۰۲۱) در مجموع، می‌توان گفت که این دکترین‌ها، در بطن خود حاوی یک منطق مشترک‌اند: ضرورت حفظ غرب آسیا در مدار ژئوپلیتیکی ایالات متحده، به‌منظور جلوگیری از خیزش قدرت‌های چالش‌گر و تداوم معماری امنیتی مطلوب واشنگتن در منطقه.

در برابر این نگاه سلطه‌محور، جمهوری اسلامی ایران نیز یک چارچوب معنایی-راهبردی بدیل تعریف کرده است. برخلاف نگاه جغرافیامحور غربی که منطقه را عرصه بهره‌برداری و اعمال قدرت می‌بیند، رویکرد ایران مبتنی بر اصولی چون وحدت امت اسلامی، استقلال سیاسی، تقویت مقاومت مردمی، و مشارکت چندجانبه منطقه‌ای است. (مرادی و کلانتری، ۱۴۰۰) این نگاه، که با مؤلفه‌هایی چون «نگاه به شرق»، پیوستن به سازمان‌های بین‌المللی غیرغربی (نظیر پیمان شانگهای)، مشارکت در راهبردهای ترانزیتی مستقل از غرب، و

حمایت از جبهه‌های مقاومت منطقه‌ای همراه شده است، نوعی موازنه‌سازی فعال و متکی بر گفتمان را در برابر راهبردهای غربی شکل می‌دهد. (آدمی، ۱۳۸۹؛ شیرزاد، ۲۰۲۲)

در چارچوب این پژوهش، ساختار مفهومی تحلیل بر پیوندی نظام‌مند میان سه سطح مکمل استوار است که در تعامل با یکدیگر، تبیینی جامع‌تر از منازعه ژئوپلیتیکی میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا ارائه می‌دهند. نخستین سطح، ساحت نظری و مفهومی است که با رجوع به الگوهای کلاسیک ژئوپلیتیکی—نظیر نظریات مکیندر، ماهان و برژینسکی—بنیادهای معرفتی شکل‌گیری سیاست قدرت در مقیاس جهانی و منطقه‌ای را بازخوانی می‌کند. سطح دوم، به حوزه سیاست‌گذاری تعلق دارد؛ جایی که دکترین‌ها، اسناد امنیت ملی، و راهبردهای رسمی ایالات متحده در قبال غرب آسیا، به‌مثابه ترجمان عملی آن مبانی نظری، مورد تحلیل قرار می‌گیرند. این سطح، بازتابی از چگونگی تبلور نظریه در قالب تصمیم‌سازی‌های کلان سیاست خارجی آمریکا است. در نهایت، سطح سوم به واکنش‌ها و کنش‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران اختصاص دارد؛ کنش‌هایی که در قالب سیاست‌های منطقه‌ای، اقدامات نهادی و مقاومت تمدنی، ساختاری فعال و هدفمند در برابر سازوکارهای سلطه‌محور آمریکا ترسیم می‌کنند. این پاسخ‌ها نه صرفاً واکنشی، بلکه برخاسته از درک خاص ایران از نظم منطقه‌ای و جهانی‌اند.

این ترکیب سه‌گانه، امکان فهمی عمیق‌تر و ساختاری‌تر از منازعه ژئوپلیتیکی میان ایران و آمریکا در بستر غرب آسیا را فراهم می‌آورد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از منظر ماهیت، در زمره مطالعات کیفی قرار می‌گیرد و از حیث رویکرد، تحلیلی-تبیینی است. هدف اصلی آن، ارائه درکی عمیق، ساختاری و تطبیقی از الگوی تقابل ژئوپلیتیکی میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در بستر راهبردی غرب آسیاست. تمرکز این تحلیل بر تبیین مناسبات میان سه مؤلفه بنیادین است: نخست، نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیکی که چارچوب مفهومی رقابت قدرت‌ها را تبیین می‌کنند؛ دوم، دکترین‌های سیاست خارجی ایالات متحده که بازتاب عملی این نظریه‌ها در سطح سیاست‌گذاری کلان هستند؛ و سوم، الگوهای رفتاری جمهوری اسلامی ایران که به‌مثابه پاسخ‌های ساختاری و هدفمند به شرایط ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و جهانی تحلیل می‌شوند.

در این چارچوب، پژوهش از روش‌شناسی علی-تفسیری بهره می‌گیرد تا بتواند رابطه میان مفاهیم نظری و رفتارهای راهبردی را بازسازی کند.

با توجه به ماهیت بینارشته‌ای مسئله مورد مطالعه، این پژوهش از روش تحلیل اسنادی (Document Analysis) به‌عنوان ابزار اصلی گردآوری داده‌ها بهره گرفته است.

سطح تحلیل در این پژوهش، تلفیقی از رویکرد کلان‌ساختاری (Macro-level) و سطح منطقه‌ای (Regional-level) است. در سطح نخست، نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک به‌منزله چارچوبی مفهومی برای تبیین نظم قدرت در نظام بین‌الملل به کار گرفته شده‌اند. در سطح دوم، رفتار ایالات متحده در قبال منطقه غرب آسیا و جایگاه ایران به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای تأثیرگذار، به‌صورت موردی و عملیاتی تحلیل شده است. این پیوند دوسویه میان سطوح تحلیل، امکان بازسازی الگویی راهبردی از منازعه ژئوپلیتیکی میان دو طرف را فراهم ساخته و پژوهش را از سطح توصیف صرف یا روایت‌پردازی تاریخی فراتر برده است.

۴. تحلیل دکترین‌های رؤسای جمهوری آمریکا در قبال ایران و منطقه غرب آسیا

تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به جمهوری اسلامی ایران، بدون در نظر گرفتن پیوستار دکترین‌های رؤسای جمهوری آمریکا و جایگاه ژئواستراتژیک ایران در غرب آسیا، تصویری ناتمام و گاه گمراه‌کننده از منطق راهبردی حاکم بر این مناسبات ارائه خواهد داد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، تمامی دولت‌های مستقر در کاخ سفید در شکل‌دهی به سیاست‌های منطقه‌ای خود، به‌ویژه در قبال ایران، از چارچوب‌های مفهومی نسبتاً مشترکی بهره گرفته‌اند. این سیاست‌ها، اگرچه در ظاهر تحت تأثیر شرایط منطقه‌ای، بحران‌های امنیتی یا ویژگی‌های فردی رؤسای جمهوری شکل گرفته‌اند، اما در لایه‌های عمیق‌تر، بازتاب یک راهبرد کلان و مستمر بوده‌اند: تداوم سلطه ژئوپلیتیکی ایالات متحده بر منطقه غرب آسیا و مهار بالقوه یا بالفعل بازیگران چالش‌گر، به‌ویژه ایران. (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۷)

در این راستا، نخستین دکترین مهم و اثرگذار، «دکترین ترومن» در اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی بود که با هدف مهار گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در مناطق پیرامونی، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند ترکیه، یونان و ایران، تدوین شد. این دکترین با معرفی ایران به‌عنوان نقطه اتصال ژئوپلیتیکی میان آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه، زمینه‌ساز نوعی

وابستگی ساختاری ایران به غرب شد که از طریق حمایت‌های اقتصادی، مداخلات سیاسی و تثبیت حضور نفوذی ایالات متحده در ساختار حکمرانی وقت ایران تحقق یافت. (هامپل، ۲۰۱۰) به این ترتیب، سنگ‌بنای نگاه ژئوپلیتیکی آمریکا به ایران، بر اساس پیوستگی راهبردی آن با منافع جهانی ایالات متحده در قلب آسیای جنوب‌غربی، از همان ابتدا تثبیت شد.

پس از آن، «دکترین آیزنهاور» در دهه ۱۹۵۰ به‌عنوان گامی مکمل و در عین حال راهبردی‌تر، به صراحت بر جایگاه حیاتی خاورمیانه در منظومه منافع ملی ایالات متحده تأکید کرد. در این چارچوب، مقابله با نفوذ اتحاد شوروی در غرب آسیا نه‌تنها هدفی تاکتیکی، بلکه ضرورتی راهبردی تلقی شد. به‌موجب این دکترین، ایالات متحده مجاز دانسته شد تا با بهره‌گیری از ابزارهای دیپلماتیک، اطلاعاتی و نظامی، از دولت‌های هم‌سو و وابسته در منطقه حمایت کند. (آیزنهاور، ۱۹۵۷) این سیاست زمینه‌ساز شکل‌گیری شبکه‌ای از مداخلات مستقیم و غیرمستقیم شد که از جمله مهم‌ترین مصادیق آن، نقش آمریکا در طراحی و پشتیبانی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تقویت پیمان‌های نظامی منطقه‌ای نظیر سنتو و پیمان بغداد بود؛ اقدامی که به تقویت الگوی وابستگی امنیتی کشورهای منطقه به آمریکا انجامید. (آبراهامیان، ۲۰۰۱)

با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، پارادایم مسلط بر سیاست آمریکا در قبال ایران دچار تحول بنیادین شد. واکنش ایالات متحده به تحول انقلابی در ایران در قالب «دکترین کارتر» بازتعریف گردید. در این دکترین، که در بستر بحران گروگان‌گیری و خروج ایران از مدار ژئوپلیتیکی غرب شکل گرفت، برای نخستین بار به‌طور صریح اعلام شد که هرگونه تهدید علیه منافع ایالات متحده در خلیج فارس، به‌منزله تهدید مستقیم علیه امنیت ملی آمریکا تلقی می‌شود و ایالات متحده این تهدیدها را با تمام توان، از جمله ابزار نظامی، پاسخ خواهد داد. این موضع‌گیری نه‌تنها رویکرد امنیتی آمریکا به ایران پس از انقلاب را نهادینه کرد، بلکه بستر ساز موجی از سیاست‌های تقابلی و مداخلات بعدی ایالات متحده در معادلات منطقه‌ای شد. (الصمیم، ۲۰۱۳)

با آغاز دهه ۱۹۹۰ و هم‌زمان با جنگ نخست خلیج فارس و فروپاشی اتحاد شوروی، دکترین سیاست خارجی ایالات متحده تحت رهبری جرج بوش پدر به‌سمت نهادینه‌سازی نظم تک‌قطبی و تثبیت امنیت جمعی با محوریت آمریکا سوق یافت. در این مقطع، حضور نظامی مستقیم و پایدار ایالات متحده در منطقه، از طریق ایجاد پایگاه‌های دائمی در

کشورهای حاشیه خلیج فارس، به عنوان راهبردی کلیدی برای پر کردن خلأ ژئوپلیتیکی ناشی از غیبت شوروی و تضمین دسترسی به منابع انرژی جهانی تلقی شد. (بوز و پرتی، ۲۰۰۲) این الگو در دوران جرج بوش پسر، با دکترین «جنگ پیش‌دستانه» به مرحله‌ای تهاجمی‌تر وارد شد. در این چارچوب، با اشغال افغانستان و عراق و سیاست مهار ایران از طریق استقرار نیروهای نظامی در همسایگی شرقی و غربی آن، پیگیری شد. (گوپتا، ۲۰۰۸) هدف راهبردی این اقدامات، تحدید عمق راهبردی ایران، تضعیف موقعیت منطقه‌ای آن، و تغییر توازن قوا به نفع ائتلاف غربی بود.

در دولت باراک اوباما، اگرچه ظاهر گفتمان سیاست خارجی آمریکا به سوی گفت‌وگو و تعامل هدایت شد، اما در عمل راهبرد «بازتنظیم» (Reset) صرفاً چهره‌ای نرم از همان سیاست فشار بود. ابزارهای این مرحله، نه تنها شامل تحریم‌های اقتصادی گسترده و موسوم به «فلج‌کننده» بود، بلکه طرح‌هایی مانند تقویت شبکه‌های نخبگانی وابسته، پروژه نفوذ فرهنگی-رسانه‌ای، و استفاده از نهادهای منطقه‌ای هم‌راستا نیز در همین چارچوب به کار گرفته شد. (فرمور، ۲۰۱۹) توافق هسته‌ای موسوم به برجام، در این زمینه نه صرفاً یک سازوکار فنی برای نظارت بر برنامه هسته‌ای ایران، بلکه به‌منزله ابزاری برای مدیریت کلی رفتار ژئوپلیتیکی ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تفسیر می‌شد. (بیوک و همکاران، ۱۳۹۷)

در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، سیاست ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران وارد فاز آشکار و تهاجمی‌تری شد. خروج یک‌جانبه از توافق هسته‌ای (برجام) در سال ۲۰۱۸، احیای سیاست «فشار حداکثری» و اقداماتی نظیر به‌شهادت رساندن سردار سرفراز حاج قاسم سلیمانی، از جمله برجسته‌ترین مؤلفه‌های این رویکرد بودند. در این چارچوب، دولت ترامپ به‌دنبال تحمیل تغییر در رفتار راهبردی جمهوری اسلامی ایران و در سطوحی، حتی تغییر ساختار سیاسی آن از طریق اعمال فشارهای اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک و روانی بود. تأکید وی بر لزوم پایان یافتن نقش‌آفرینی ایران در کشورهای منطقه‌ای نظیر سوریه، عراق، لبنان و یمن، در راستای حمایت بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی و مهار گستره نفوذ محور مقاومت تفسیر می‌شد (جوبانی و داهشور، ۲۰۲۰)؛ راهبردی که در ذات خود به‌دنبال بازتعریف توازن ژئوپلیتیکی منطقه به سود منافع آمریکا و متحدان آن بود.

با آغاز دولت جو بایدن، اگرچه گفتمان بازگشت به برجام در عرصه دیپلماتیک برجسته شد، اما در سطح عملی، راهبرد کلان ایالات متحده تغییر بنیادینی نیافت. دولت بایدن، با بهره‌گیری از الگوی «بازدارندگی هوشمند»^۴، در واقع نسخه‌ای چندلایه از همان سیاست فشار را دنبال کرد؛ ترکیبی از تهدیدهای هدفمند، تحریم‌های اقتصادی ساختاریافته، فشار منطقه‌ای از طریق بازیگران نیابتی و تلاش برای شکل‌دهی به نظم اقتصادی نوینی که در آن، ایران به حاشیه معادلات انرژی، ترانزیت و تجارت منطقه‌ای رانده شود. (موسوی، ۲۰۲۲) این استمرار راهبرد، نشان‌دهنده نوعی اجماع راهبردی در میان نخبگان سیاسی آمریکا پیرامون لزوم محدودسازی جایگاه ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران در معادلات غرب آسیا است.

وجه مشترک تمامی دکترین‌های ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در سه اصل راهبردی بنیادین جست‌وجو کرد: نخست، تثبیت حضور نظامی بلندمدت آمریکا در غرب آسیا و جلوگیری از برآمدن قدرتی بومی و مستقل که بتواند هندسه ژئوپلیتیکی منطقه را خارج از نظم مطلوب واشنگتن بازتعریف کند؛ دوم، کنترل یا مهار روند قدرتیابی جمهوری اسلامی ایران، که با ماهیتی تمدنی و ناسازگار با مبانی نظم لیبرال بین‌الملل شناخته می‌شود؛ و سوم، حمایت بی‌وقفه از بازیگران همسو با اهداف آمریکا - به‌ویژه رژیم صهیونیستی - و در مقابل، تضعیف و بی‌ثبات‌سازی ساختاری قدرتهای مستقل منطقه‌ای همچون ایران. (یزدانی و حسین، ۲۰۰۶)

از منظر نظری، این روند با انگاره‌های کلاسیک ژئوپلیتیکی پیوند وثیقی دارد. به‌عنوان نمونه، دکترین ترومن را می‌توان بازتابی از نظریه «قلب زمین» مکیندر دانست که ایران را به‌عنوان نقطه ثقل میان اروپا و آسیای مرکزی در معادله مهار شوروی قرار می‌داد. دکترین کارتر، با تمرکز بر تنگه هرمز و خلیج فارس، در امتداد نگاه دریابینان آلفرد ماهان قابل تحلیل است. همچنین، نظریات زیگنیف برژینسکی در خصوص اهمیت اوراسیا و مخاطرات شکل‌گیری قدرت‌های چالش‌گر، در دکترین‌های چندلایه بوش، اوباما و حتی بایدن بازتولید شده‌اند.

برآیند این تحلیل، به درکی ساختاری از منازعه ژئوپلیتیکی میان ایران و آمریکا منتهی می‌شود. بدین معنا که برخلاف ظاهر متکثر و متغیر دکترین‌ها، آنچه استمرار یافته، منطق

بنیادینی است که بر حفظ هژمونی ایالات متحده در غرب آسیا استوار است؛ منطقی که با ظهور جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان کنشگری تمدنی، مستقل و مقاوم، با چالشی ژرف و مستمر مواجه شده است.

۵. راهبردهای جمهوری اسلامی ایران در برابر سیاست‌ها و دکترین‌های ایالات متحده

در برابر رویکردهای تقابلی و سلطه‌جویانه ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران راهبردی چندبُعدی، ساختاریافته و متکی بر سه لایه بنیادین اتخاذ کرده است: اصول اعتقادی، منافع و الزامات ملی، و ملاحظات ژئوپلیتیکی. (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۷) این راهبرد، واجد ماهیتی فعال و هدف‌مند بوده و فراتر از واکنش‌های مقطعی یا انفعالی، بر یک منظومه نظری-تمدنی استوار است که در قالب الگویی بومی از مقاومت و بازدارندگی تعریف می‌شود. کنش راهبردی ایران در این چارچوب، در سطوح نظامی، سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای قابل بازخوانی است و از منطق انسجام درونی، پیوستگی تاریخی و پاسخ‌گویی به تحولات محیطی بهره می‌برد.

۵.۱. در سطح نظامی و امنیتی: بازدارندگی فعال و عمق راهبردی

راهبرد نظامی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای اصل «بازدارندگی فعال» طراحی شده و هدف اصلی آن، افزایش هزینه‌های هرگونه تهدید یا اقدام نظامی از سوی ایالات متحده و متحدان آن است. در این چارچوب، تقویت ظرفیت‌های موشکی و پهپادی، به‌ویژه در حوزه‌های نقطه‌زنی، برد بلند و فناوری هوش مصنوعی، به‌عنوان مؤلفه‌های محوری قدرت دفاعی ایران مورد توجه قرار گرفته‌اند. (برزگر و رضایی، ۱۳۹۵) از سوی دیگر، سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی نیز در پی آن بوده‌اند تا با حضور مستشاری در عرصه‌های بحرانی غرب آسیا و ایجاد شبکه‌ای از بازیگران همسو مانند حزب‌الله لبنان، انصارالله یمن و حشد الشعبی عراق، نوعی عمق راهبردی و بازدارندگی نامتقارن را شکل دهند. پاسخ مستقیم به اقدامات متخاصمانه، از جمله حمله موشکی به پایگاه عین‌الاسد پس از ترور سردار سلیمانی، نشان‌دهنده گذار راهبرد دفاعی ایران از مدل انفعالی به الگوی کنشگر و پاسخ‌گو است. (کلانتری، نجفی سیار، ۱۴۰۲) این اقدامات در مجموع، در راستای تثبیت موازنه قوا و جلوگیری از برتری نظامی یک‌جانبه در منطقه غرب آسیا ارزیابی می‌شوند.

۵.۲. در سطح سیاسی و دیپلماتیک: دیپلماسی مقاومت و ابتکار منطقه‌ای

جمهوری اسلامی ایران، با رد صریح منطق نظام سلطه و نظم غرب‌محور، راهبرد سیاست خارجی خود را بر پایه اصولی چون استقلال سیاسی، احترام به حاکمیت ملی کشورها و مخالفت با مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای در امور داخلی و منطقه‌ای بنا نهاده است. این رویکرد، نه صرفاً در قالب مواضع نظری، بلکه از طریق ارائه ابتکارات دیپلماتیک و راهبردی متعددی نیز دنبال شده است. (زارعی، ۱۳۹۸) همچنین، تأکید ایران بر ضرورت گفت‌وگوهای بین‌المللی بدون مداخله آمریکا، بازتابی از تلاش برای بازتعریف ساختار نظم منطقه‌ای بر مبنای مشارکت برابر و احترام متقابل است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷) افزون بر این، مخالفت اصولی با روند عادی‌سازی روابط برخی کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی نیز به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های ثابت در سیاست منطقه‌ای ایران تلقی می‌شود؛ موضعی که مبتنی بر تقابل با پروژه‌های صهیونیستی‌سازی نظم منطقه‌ای و حمایت از آرمان فلسطین در چارچوب منطق مقاومت تفسیر می‌گردد. (ختائی، ۱۴۰۲) مجموعه این رویکردها، نشان از تلاش ایران برای ارائه بدیلی تمدنی و راهبردی در برابر نظم موجود دارد.

۵.۳. در سطح اقتصادی-ژئوپلیتیکی: اقتصاد مقاومتی و نگاه به شرق

در واکنش به جنگ اقتصادی تحمیلی از سوی ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران راهبردی چندسویه و ساختاریافته را در حوزه اقتصادی دنبال کرده است که در چارچوب الگوی «اقتصاد مقاومتی» بازتعریف می‌شود. این رویکرد، با هدف کاهش آسیب‌پذیری در برابر تحریم‌ها و افزایش تاب‌آوری ملی، مبتنی بر درون‌زایی، برون‌گرایی هدفمند، و تنوع‌بخشی به مسیرها و شرکای اقتصادی شکل گرفته است. (توکلی، ۱۳۹۸)

در این چارچوب، ایران با تمرکز بر متنوع‌سازی روابط تجاری، تقویت دیپلماسی اقتصادی، و استفاده از ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی خود، تلاش کرده است تا از انحصار اقتصادی نظام سلطه عبور کند. مشارکت فعال در ابتکار «کمربند و جاده» چین، توسعه کریدورهای راهبردی مانند «شمال-جنوب»، و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ترانزیتی نظیر بندر چابهار، در همین راستا قابل ارزیابی است. (آلتین‌بک و جاکوبایوا، ۲۰۲۴؛ نوعلی و احمدی، ۱۴۰۱) پیوستن به سازمان همکاری شانگهای، انعقاد پیمان‌های بلندمدت با قدرت‌های اوراسیایی نظیر چین و روسیه، حرکت به سوی حذف دلار از مبادلات تجاری، و گسترش پیمان‌های پولی دوجانبه، نشانه‌هایی از تغییر فاز راهبردی جمهوری اسلامی ایران به سوی ایفای نقش یک موازنه‌گر فعال در نظام منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است (شیخ‌محمدی و

هاشمی، ۱۴۰۰)؛ رویکردی که در پی بازتعریف نقش اقتصادی ایران در نظم جهانی، خارج از مدار نفوذ و فشار غربی طراحی شده است.

۵.۴. در سطح شناختی و رسانه‌ای: جهاد تبیین و مقاومت رسانه‌ای

در حوزه جنگ نرم و جنگ شناختی، جمهوری اسلامی ایران راهبردی فعال، هدفمند و مبتنی بر بازتولید گفتمان مستقل اتخاذ کرده است. این راهبرد با تکیه بر ظرفیت‌های رسانه‌ای بومی و فراملی، به‌ویژه رسانه‌های چندزبانه، شبکه‌های اجتماعی داخلی، و روایت‌پردازی تحلیلی از تحولات منطقه‌ای و جهانی، در پی مقابله با پروپاگاندای غربی و برهم زدن انحصار رسانه‌ای آن است. مفاهیمی چون «نبرد روایت‌ها»، «تحریف نظام‌مند اطلاعات»، «محاصره تبلیغاتی» و در رأس آن‌ها «جهاد تبیین»، نه صرفاً اصطلاحاتی شعاری، بلکه عناصر کلیدی یک رویکرد راهبردی‌اند که با هدف ایجاد مصونیت ادراکی و بازسازی واقعیت در سطح افکار عمومی طراحی شده‌اند. این چارچوب رسانه‌ای بر سه محور اصلی استوار است: انتقال روایت مستقل جمهوری اسلامی ایران، تبیین علمی و اقناعی مواضع رسمی، و افشای سازوکارهای جنگ روانی و عملیات رسانه‌ای دشمن. (میدانی و جمشیدیان، ۱۳۹۵)

راهبرد جنگ نرم ایران، به‌مثابه بخشی از منظومه مقاومت شناختی، به دنبال آن است که در برابر هژمونی ادراکی غرب، فضای رقابتی‌ای مبتنی بر بازنمایی حقیقت، بازیابی اعتماد اجتماعی و بازسازی سرمایه نمادین در عرصه افکار عمومی داخلی و بین‌المللی فراهم سازد.

در مجموع، راهبردهای جمهوری اسلامی ایران نه‌تنها ناظر به مقابله با تهدیدات فعلی، بلکه معطوف به ساختاردهی به نظم آینده منطقه‌ای و بین‌المللی است. توازن میان مقاومت فعال و ابتکار سازنده، ایران را به یک بازیگر تأثیرگذار ژئوپلیتیکی در غرب آسیا بدل ساخته است؛ نقشی که نه‌تنها مانع تسلط یک‌جانبه آمریکا بر منطقه شده، بلکه نظم جهانی پساغربی را نیز در افق دید سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی قرار داده است.

نتیجه‌گیری و پیشنهادهای راهبردی

مطالعه حاضر با هدف تحلیل ساختاری تقابل جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در بستر ژئوپلیتیکی غرب آسیا، نشان می‌دهد که این مواجهه، صرفاً برخاسته از اختلافات سیاسی یا رقابت بر سر منافع مقطعی نیست، بلکه ریشه در شکافی عمیق و بنیادین دارد

که در تقابل دو گفتمان تمدنی نهفته است: از یک سو نظم سلطه‌محور لیبرال با محوریت آمریکا، و از سوی دیگر گفتمان عدالت‌محور اسلامی با مرکزیت جمهوری اسلامی ایران. از منظر نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک کلاسیک همچون مکیندر، ماهان و برژینسکی و نیز در ادبیات راهبردی اندیشکده‌های آمریکایی، منطقه غرب آسیا همواره به‌عنوان کانون راهبردی برای اعمال کنترل جهانی شناخته شده است. در این چارچوب، جمهوری اسلامی ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی ممتاز، استقلال ایدئولوژیک و برخورداری از مؤلفه‌های قدرت سخت و نرم، تهدیدی ساختاری برای نظم مطلوب ایالات متحده تلقی شده و به‌همین سبب در کانون راهبرد مهار قرار گرفته است.

مرور تاریخی دکترین‌های رؤسای جمهور آمریکا از دوره ترومن تا بایدن، نشان از تداوم یک الگوی رفتاری منسجم در قبال ایران دارد؛ الگویی که هدف آن در سطوح مختلف، مهار، تحدید، و در برخی مراحل، تلاش برای تغییر رفتار یا حتی ساختار جمهوری اسلامی بوده است. اگرچه روش‌های اجرای این سیاست‌ها با توجه به تحولات جهانی و منطقه‌ای متغیر بوده‌اند—از مداخله نظامی و امنیتی در دکترین‌های کارتر و بوش گرفته تا اعمال تحریم‌های حداکثری در دوره ترامپ و فشار ترکیبی در دوران بایدن—اما منطق بنیادین آن‌ها تغییری نیافته است: صیانت از سلطه ژئوپلیتیکی ایالات متحده در غرب آسیا و ممانعت از تبدیل شدن ایران به یک قدرت نظم‌ساز و بازیگر تأثیرگذار در بازتعریف ترتیبات منطقه‌ای.

یافته‌های این پژوهش مؤید آن است که تقابل ایران و آمریکا باید در چارچوب منازعه‌ای ژرف و ساختاری میان دو نظم سیاسی و تمدنی فهمیده شود؛ تقابلی که فراتر از تعارضات سیاسی روزمره، بر سر شکل‌بندی آینده نظم منطقه‌ای و سهم بازیگران در بازتولید یا بازتعریف آن است.

در برابر جریان سلطه‌محور ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران با طراحی و پیاده‌سازی راهبردی چندلایه و ترکیبی، از چارچوب یک سیاست صرفاً تدافعی فراتر رفته و به الگویی کنش‌گرانه در حوزه بازدارندگی و تثبیت جایگاه ژئواستراتژیک خود در منطقه دست یافته است. این راهبرد، بر مبنای تلفیق ظرفیت‌های بازدارندگی نظامی، دیپلماسی مقاومت، توسعه اقتصاد مقاومتی، بهره‌گیری از مؤلفه‌های قدرت نرم، و گفتمان‌سازی رسانه‌ای شکل گرفته و در مجموع، ساختاری مستقل از کنش‌گری منطقه‌ای و بین‌المللی را به نمایش گذاشته است.

تحلیل عملکرد ایران در حوزه‌های گوناگون نیز مؤید این تحول راهبردی است. در عرصه دفاعی، ارتقاء قابلیت‌های بومی از جمله تولید موشک‌های نقطه‌زن و پهپادهای رزمی پیشرفته، شاخصی از خوداتکایی در بازدارندگی نظامی محسوب می‌شود. در حوزه علم و فناوری، پیشرفت در زمینه‌هایی چون نانو، زیست‌فناوری و انرژی، جلوه‌ای از تقویت توانمندی‌های زیرساختی در برابر فشارهای خارجی است. از منظر اقتصادی، تلاش برای ایجاد مسیرهای جایگزین مبادلات منطقه‌ای و پیوند با ابتکارات همگرایانه، گویای تلاش برای خنثی‌سازی تحریم‌ها و بازسازی تعاملات اقتصادی فرمانطقه‌ای است. در سطح شناختی نیز، تولید روایت مستقل در برابر امپراتوری رسانه‌ای غرب، سهم مهمی در مواجهه با جنگ ادراکی و تحریف اطلاعات داشته است.

با این حال، تداوم این مسیر مستلزم بازنگری در برخی چالش‌ها و خلأهای موجود در عرصه سیاست‌گذاری، هماهنگی نهادی، و بهره‌گیری از ظرفیت نخبگان است. توجه به این حوزه‌ها می‌تواند به ارتقاء انسجام راهبردی کشور در برابر تهدیدات پیچیده فرمانطقه‌ای و تقویت نقش ایران به‌عنوان بازیگری فعال و نظم‌ساز در غرب آسیا منجر شود.

پیشنهاد‌های راهبردی

با توجه به یافته‌های این پژوهش، مجموعه‌ای از پیشنهاد‌های راهبردی به‌منظور تقویت موقعیت جمهوری اسلامی ایران در برابر سیاست‌های تقابلی ایالات متحده، برای سیاست‌گذاران، نهاد‌های تصمیم‌ساز و مراکز علمی کشور ارائه می‌شود. این پیشنهادها مبتنی بر اصول آینده‌نگر، تمدن‌محور و چندبُعدی هستند و تلاش دارند تا از تقابل شعاری یا انفعال موقت فراتر رفته و چارچوبی عملیاتی برای کنش هوشمندانه فراهم کنند:

۱. تثبیت و تعمیق بازدارندگی هوشمند

تقویت قابلیت‌های بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران در برابر تهدیدات مستقیم یا نیابتی آمریکا، باید در قالب راهبرد «پیش‌دستی هوشمند» دنبال شود؛ به‌گونه‌ای که توان پاسخ سریع، متناسب و غیرقابل پیش‌بینی حفظ شده و عنصر غافل‌گیری در محاسبات راهبردی دشمن باقی بماند.

۲. نهادینه‌سازی دیپلماسی منطقه‌ای مستقل از نظم غربی

بسط روابط چندجانبه و همگرایی با قدرت‌های منطقه‌ای، در راستای شکل‌دهی به سازوکارهای امنیتی و اقتصادی بومی، باید به‌گونه‌ای هدایت شود که ایران در جایگاه یک بازیگر مرکزی و مرجع در همکاری‌های منطقه‌ای غیرغرب‌محور تثبیت گردد.

۳. تسریع در توسعه شبکه‌های راهبردی اقتصادی شرق‌محور

اجرای شتاب‌دار طرح‌هایی مانند کریدور شمال-جنوب، محور چابهار-سن‌پترزبورگ، و پیوستگی مؤثر به ابتکار کمربند-راه چین، می‌تواند نه تنها از شدت فشار تحریم‌ها بکاهد، بلکه جایگاه ژئواستراتژیک ایران را در معادلات اوراسیایی ارتقا دهد.

۴. نوسازی زیرساخت‌های روایت‌سازی و دیپلماسی رسانه‌ای

برای مواجهه مؤثر با جنگ شناختی و رسانه‌ای ایالات متحده، ضروری است سرمایه‌گذاری نظام‌مند در تقویت رسانه‌های چندزبانه، توسعه پلتفرم‌های بومی، و تربیت نخبگان رسانه‌ای صورت گیرد؛ به‌نحوی که روایت ایران با زبانی حرفه‌ای و قابل رقابت در سطح جهانی منتشر شود.

۵. هم‌افزایی توان علمی با اهداف راهبردی ملی

جهت‌گیری سیاست علم و فناوری کشور باید در راستای نیازهای امنیت ملی و قدرت نرم بازتعریف شود. تقویت حوزه‌هایی نظیر فناوری کوانتومی، هوش مصنوعی، زیست‌فناوری و علوم شناختی، می‌تواند بنیان استقلال راهبردی در برابر تهدیدات فناورانه غرب را مستحکم سازد.

۶. بازتعریف تعامل بین‌المللی بر پایه نظم بدیل

ضروری است که ایران به‌عنوان یک کنشگر تمدنی، در فرایند شکل‌گیری نظم پساغربی نقش فعال ایفا کند؛ از جمله از طریق تولید ادبیات دیپلماتیک نوین، حضور هدفمند در نهادهای بین‌المللی و پیشنهاد الگوهای جایگزین نظم لیبرال سرمایه‌داری.

۷. تقویت انسجام داخلی و ارتقاء حکمرانی اقتصادی-اجتماعی

موفقیت در برابر پروژه‌های جهانی‌سازی ضدبومی، در گرو استحکام درونی است. افزایش شفافیت، کاهش فساد، ارتقاء عدالت اجتماعی و تقویت مشارکت عمومی، پیش‌شرط‌هایی هستند که قدرت خارجی ایران را بر پایه‌ای درونی و پایدار استوار می‌سازند.

منابع

۱. آدمی، علی. (۱۳۸۹). راهبرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: دیدگاه‌ها، زمینه‌ها و فرصت‌ها. مطالعات سیاسی، ۲(۷)، ۹۷-۱۲۶.
۲. بامداد صوفی، جهانیار. (۱۳۹۷). تبارشناسی روش‌های تحقیق در علوم انسانی در مسیر تمدن ایرانی-اسلامی. مطالعات مدیریت بهبود و تحول، ۲۷(۸۸)، ۷۵-۱۰۱.
۳. بخش میدانی، علیرضا و جمشیدیان، هادی. (۱۳۹۵). راهبردهای قدرت نرم اقتصادی نظام جمهوری اسلامی ایران در تقابل با جنگ نرم استکبار. مطالعات دفاعی استراتژیک، ۱۴(۶۳)، ۱۴۰-۱۱۵.
۴. برزگر، کیهان، و رضایی، مسعود. (۱۳۹۵). راهبرد دفاعی ایران از منظر آیت الله خامنه‌ای. مطالعات راهبردی، ۱۹(۴) (مسلسل ۷۴)، ۳۳-۷.
۵. بیوک، محسن، فرجی راد، عبدالرضا، و عزتی، عزت‌اله. (۱۳۹۷). تبیین استراتژی ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران پس از برجام. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۰(۳۴)، ۶۶-۲۹.
۶. توکلی، محمدجواد. (۱۳۹۸). بررسی نسبت اقتصاد مقاومتی و اقتصاد اسلامی. جستارهای اقتصادی با رویکرد اسلامی، ۱۶(۳۲)، ۱۱۹-۸۹.
۷. جمشیدی‌ها، غلامرضا، محمدی، سبحان، و مکرمی پور، محمدباقر. (۱۴۰۰). بایستگی «مقاومت فعال» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (الگوی کنش ایرانی-اسلامی در سیاست خارجی). راهبرد، ۳۰(۹۸)، ۳۷-۶۶.
۸. جوادی ارجمند، محمدجعفر و محمدی مصیری، علی. (۱۳۹۸). خاستگاه اندیشه مقاومت در ایران. پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۷(۱۶)، ۳۸۵-۳۶۲.
۹. حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۷۹). تعریفی نو از ژئوپلیتیک. تحقیقات جغرافیایی، ۱۵(۳-۴) (پیاپی ۵۹-۵۸)، ۸۸-۷۱.

۱۰. حافظ نیا، محمدرضا، احمدی پور، زهرا و بویه، چمران. (۱۳۹۱). انقلاب اسلامی و پیدایش ژئوپلیتیک جدید ایران. پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۲(۵)، ۱-۲۳.
۱۱. حسن نورعلی، سید عباس احمدی، (۱۴۰۱). واکاوی نقش ژئوپلیتیکی ایران در کریدور های بین المللی و ارائه مدل «ایران، هارتلند کریدوری جهان»، فصلنامه پژوهش های جغرافیای انسانی، ۵۴(۱۲۱)، ۱۱۸۷-۱۱۶۱.
۱۲. حیدری، منصور، و قربی، سیدمحمدجواد. (۱۳۹۵). پژوهشی در معنا و مفهوم اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران. سیاست دفاعی، ۲۵(۵) (پیاپی ۹۷)، ۳۷-۸۰.
۱۳. خزایی، عباس، محمدی، علی و جهانبخش، مازیار. (۱۴۰۴). جایگاه کریدورهای ترانزیتی در آینده منطقه غرب آسیا و چشم‌انداز نقش‌آفرینی ایران. جاده.
۱۴. خطائی، دانیال. (۱۴۰۲). ریشه ها و اهداف (در حال تغییر) سیاست همسایگی ایران، ۱۴(۲)، ۴۶۸-۴۵۳.
۱۵. رحیمی روشن، حسن. (۱۳۹۶). بازدارندگی منطقه ای و تامین امنیت جمهوری اسلامی ایران. مطالعات راهبردی سیاست بین الملل، ۱(شماره ۱)، ۷۹-۹۹.
۱۶. رومی، فرشاد، و کاظمی، احسان. (۱۳۹۷). مواجهه ایران و امریکا؛ راهبردها و تاکتیک‌ها (راهکنش‌ها). فصلنامه آفاق امنیت، ۱۱(۴۰)، ۶۹-۳۹.
۱۷. زارعی، غفار. (۱۳۹۸). بررسی نظری دکترین مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات سیاسی، ۱۲(۴۵)، ۲۴۰-۲۱۵.
۱۸. سالک علیخانی، مصطفی، و محمدپور، زهرا. (۱۴۰۳). بررسی ابعاد جنگ ترکیبی و جنگ شناختی استعمار علیه ایران، در مجموعه مقالات هفدهمین همایش ملی پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی در ایران (صص. ۲۵۸۱-۲۶۰۱)، همایش ملی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران.

۱۹. سلیمی، حسین و حجازی، امین. (۱۳۹۸). تأثیر فرهنگ راهبردی بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲۲(۸۴)، ۷۱-۱۰۴.
۲۰. سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، (۱۳۸۷). جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌الملل مطلوب، مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۶، ۱۱.
۲۱. شیخ‌محمدی، علی‌رضا و هاشمی، سکینه. (۱۴۰۰). ایران و نظم جهانی نوین در حال شکل‌گیری: بازنگری راهبردی نسبت به سازمان همکاری شانگهای و بریکس، ۱۳(۳۵)، ۱۷۲-۱۴۷.
۲۲. عابدی اردکانی، محمد و راستین دل، نجیب‌الله. (۱۳۹۶). راهبردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در برقراری همگرایی در خاورمیانه و موانع آن. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۸(۳)، ۱۷۵-۱۴۶.
۲۳. علیدوستی، قاسم. (۱۳۹۷). بازدارندگی فعال در اندیشه و نظر حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی. همایش ملی تبیین اندیشه دفاعی امام خامنه‌ای مدظله‌العالی، جلد دوم (صص. ۱-۲۱)، رتبه: ملی.
۲۴. قاسمی، بهزاد. (۱۳۹۷). ژئوپلیتیک محور مقاومت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران براساس گفتمان انقلاب اسلامی. فصلنامه آفاق امنیت، ۱۱(۳۸)، ۵-۳۴.
۲۵. قاسمیان، علی. (۱۳۹۴). تحلیلی بر ظرفیت‌های استراتژیکی قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در مقابله با راهبردهای جنگ نرم آمریکا. بحران پژوهی جهان اسلام، ۲(۲)، ۱۴۳-۱۱۵.
۲۶. کلانتری، فتح‌الله و نجفی سیار، رحمان. (۱۴۰۲). دستاوردهای دفاع ترکیبی شهید سلیمانی. فصلنامه محیط‌شناسی راهبردی ج.ا.ایران، ۷(۲)، ۱۹۸-۱۷۳.
۲۷. کلانتری، فتح‌الله. (۱۴۰۳). ماهیت جنگ ترکیبی آمریکا علیه ج.ا.ایران. علوم و فنون نظامی، ۲۰(۶۸)، ۱۵۶-۱۳۳.

۲۸. مددی، سعید و کاظم پور، ذکریا. (۱۳۹۸). بررسی تأثیر نظامی و تسلیحاتی کردن فضای ماورای جو بر امنیت نظامی ج.ا.ایران با رویکرد آینده پژوهی. علوم و فنون نظامی، ۱۵(۴۷)، ۱۰۱-۷۹.
۲۹. مرادی، عبدالله. و کلانتری، نصرالله. (۲۰۲۱). مفهوم‌شناسی وحدت ملی در گفتمان انقلاب اسلامی و سیر تحول عینی وحدت در دولت‌های جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای دانش راهبردی، ۱۱(۴۴)، ۳۳۶-۳۱۱.
۳۰. مصفا، نسرین و دلاور، حسین. (۱۳۹۵). عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای؛ عاملی در موازنه نرم در روابط با آمریکا. بحران پژوهی جهان اسلام، ۳(۱)، ۳۱-۵۵.
۳۱. مصلی نژاد، عباس. (۱۳۹۷). سیاست مقایسه‌ای آمریکا در برخورد با ایران و امنیت خاورمیانه. فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۱۴(۵۲)، ۲۰-۱.
۳۲. موسوی زارع، سعیدجواد و زرقانی، سید هادی و امیر فخریان، مصطفی، ۱۴۰۰، بررسی و تحلیل ماهیت قدرت نرم در سطح دولت-ملت‌ها، نشریه پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، ۶(۲)، ۲۲-۴۶.
۳۳. هرسیج، حسین. (۱۳۸۸). مقایسه میزان قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه. نشریه «دانش سیاسی»، ۵(۲)، ۲۰۳-۱۶۹.
34. Abrahamian, Ervand. (2001). The 1953 coup in Iran. *Foreign Affairs*, *65*(2) 182–215.
35. Albarasneh, Ahmad S & Khatib, Duaa K. (2019). The US policy of containing Iran – from Obama to Trump 2009–2018. *Global Affairs* 5, (4–5) 369–387.
36. Al-Salim, Farid. (2013). Similarity of doctrines: American domestic politics and the Carter Doctrine. *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies*, 36(4), 68-86.
37. Altynbek, Aibek, & Dzhakubaeva, Saule. (2024). THE ROLE OF TRANSPORT CORRIDORS IN STRENGTHENING

IRAN'S REGIONAL COOPERATION IN CENTRAL ASIA. *Izvestiya. Series: International Relations and Regional Studies* .
 ۵۷ (۳).

38. Aslam, Zainab, Noor ul Ain, Junaid khan, and Dr.Imran Naseem. (2024). Analyzing the political dynamics and regional conflicts in South Asia. *International Research Journal of Religious Studies*, 4(1), 157–164.
39. Azad, Shirzad. (2022). Looking-East in the Iranian foreign policy: The politico-ideological inclinations and practical imperatives. *Journal of Globalization Studies*, 13(2), 53–65.
40. Beeson, Mark & Higgott, Richard. (2005). Hegemony, institutionalism and US foreign policy: Theory and practice in comparative historical perspective. *Third World Quarterly*, 26(7), 1173–1188.
41. Behravesht, Maysam. (2020, April). Iran's unconventional alliance network in the Middle East and beyond. Middle East Institute.
42. Bose, Meena & Perotti, Rosanna. (2002). *From Cold War to New World Order: The foreign policy of George H. W. Bush*. Bloomsbury Publishing.
43. Brands, H. W. (2004). George Bush and the Gulf War of 1991. *Presidential Studies Quarterly*, 34(1), 113-131.
44. Chamankar, Mohammad Jafar. (2025). The importance of the Persian Gulf's military position. In N. Faghieh, S. A. Foroozani, & S. S. Foroozani (Eds.), *The Persian Gulf: Historical perspectives, maritime Silk Road and hydropolitics* (pp. 95–108). Springer Nature Switzerland.
45. Chitsazian, Mohammad Reza & Taghavi, Seyed Mohammad Ali. (2019). An Iranian perspective on Iran-US relations: Idealists versus materialists. *Strategic Analysis*, 43(1), 28-41.

46. Collins, Gabriel & Krane, Jim. (2017). Carter Doctrine 3.0: Evolving U.S. military guarantees for Gulf oil security [Policy brief].
47. Colucci, Lamont. (2018). American doctrine: The foundation of grand strategy. *World Affairs*, 181(2), 133-160.
48. De Martino, Mario. (2020). Soft power: Theoretical framework and political foundations. *Przegląd Europejski*, 2020(4), 11-24.
49. Eisenhower, Dwight D. (1957). The Eisenhower Doctrine: Message from President Eisenhower to Congress. The American-Israeli Cooperative Enterprise.
50. Fearon, James D. (1998). Domestic politics, foreign policy, and theories of international relations. *Annual Review of Political Science*, 1, 289-313.
51. Fermor, Benjamin. (2019). Changing the discourse of American foreign policy? Identity construction in Barack Obama's Middle Eastern policy (Doctoral dissertation). The University of Leeds, School of Politics and International Studies.
52. Fiedler, Radosław & Aghili Dehnavi, Ellias. (2024). Navigating Engagement with Iran: Exploring US Strategies and Options: A Futuristic Scenario and Review.
53. Gray, Colin & Wirtz, James J. (2023). *War, Peace and International Relations: An Introduction to Strategic History* (3rd ed.). Routledge.
54. Gupta, Sanjay. (2008). The Doctrine of Pre-emptive Strike: Application and Implications During the Administration of President George W. Bush. In *International Political Science Review*.
55. Aghaie Joobani, Hossein & Daheshvar, Mohammadhossein. (2020). Deciphering Trump's "Maximum Pressure" Policy: The Enduring Challenge of Containing Iran.
56. Knutsen, Torbjorn L. (2014). Halford J. Mackinder, geopolitics, and the Heartland thesis. *The International History Review*, 36(5), 835-857

57. Krause, Oliver. (2023). Mackinder's "Heartland" – legitimization of US foreign policy in World War II and the Cold War of the 1950s. *Geographica Helvetica*, 78(1), 183-197.
58. Kuniholm, Bruce R. (1986). The Carter Doctrine, the Reagan Corollary, and prospects for United States policy in Southwest Asia. *International Journal*, 41(2), 342-361.
59. Mahan, Alfred Thayer. (1987). *The influence of sea power upon history, 1660-1783* (Revised ed.). Dover Publications.
60. Marek Hampl. (2010). Presidential Doctrines and Strategies of American Foreign Policy from 1947 to 1965. In *Communications - Scientific letters of the University of Zilina*.
61. Mladenov, Nicolai S. (2021). American Post-World War II Grand Strategy and Modes of World Leadership. In: *China's Rise to Power in the Global Order*. Palgrave Macmillan, Cham.
62. Moussaoui, Fatima. (2022). El fracaso de las políticas occidentales hacia las estrategias de proyección de poder y resistencia de Irán [The failure of Western policies toward Iran's power projection and resistance strategies]. *Comillas Journal of International Relations*, 23, 13-35.
63. Muhammad Nadeem, Mirza & Ayub, Shaukat. (2022). Heartland, Rimland, and the Grand Chessboard: Deciphering the Great Power Politics in Central Asia. *UW Journal of Social Sciences*, (1), 187–204. Retrieved from.
64. Omidi, Ali & Mobini, Zahra. Discourse Analysis of the Conflicting Implications of Terrorism: the Iranian and U.S. Perspectives. *Chin. Polit. Sci. Rev.* 7۴۸۴ –502 (2022).
65. Rabiee, Hossein; Gharehbeygi, Mosayeb; & Mousavi, Seyyedeh Shahrbanou. (2015). Hegemony of Iran in the Caspian - Central Asia region from the perspective of geopolitical realities. *International Journal of Communication Research*, 5, 65.
66. Rizvi, M. Mahtab. (2011). West Asia and Oil Politics. *Strategic Analysis*, (2)۲۸۷ –296.

67. Sempa, Francis P. (2014, December 30). The geopolitical vision of Alfred Thayer Mahan: One hundred years later, the insights of the American strategist continue to have extraordinary relevance today
68. Singh, Robert. (2021). The Trump ,Bush and Obama doctrines: A comparative analysis.
69. Singh, Akanksha. (2020). Brzezinski and Mackinder theories: Role and influence on the political construction of Eurasia. *Вестник Санкт-Петербургского университета. Международные отношения* ۱۳ (4) ۵۲۷ –535.
70. Sk, Md Mainul & Qamar, Sajid. (2023). Geopolitical dynamics in the 21st century: Revisiting the Heartland Theory's relevance. *International Journal for Multidisciplinary Research (IJFMR)*.
71. Warren, Adam. (2009). The Real Bush Doctrine?: The Nuclear Option. *Arena Journal*, (32), [21]-32.
72. Yazdani, Enayatollah & Hussain, Rizwana Shaheen. (2006). United States' policy towards Iran after the Islamic Revolution. *International Studies*, 43(3), 267-289.
73. Yizhar, Michael. (1969). The Eisenhower Doctrine: A case study of American foreign policy formulation and implementation [Doctoral dissertation, New School for Social Research]. ProQuest Dissertations & Theses. (7007663).
74. Yordan, Carlos L. (2006). America's quest for global hegemony: Offensive realism, the Bush doctrine, and the 2003 Iraq War. *Theoria: A Journal of Social and Political Theory*, 53(2), 125-157.
75. Zakaria, Fareed. (1992). Realism and domestic politics: a review essay. *Int. Secur.* 17:177–98.